

انجمن دار! نه انجمن باز!

بمناسبت شروع انتخابات انجمن شهر

من در خلال بیست و پنج سال اخیر در حدود پنج شهردار یادم می‌آید که خدمتی به شهر تهران کردند و مابقی جز وقت گذرانی و سیاست بازی کاری از دستشان بر نیامد و دوباره مثل لاک‌پشتان به لاک خود خزیدند و خوابیدند.

* یکی از شهرداران زمان قوام السلطنه مدعی شد که در چند میدان شهر چاه‌هایی حفر نموده و آبی برای این شهر بی آب و علف تهیه و اکتشاف نموده است، ولی پس از تشریف‌ها و تظاهرات و جشن‌های مفصل معلوم شد که خرج معتنا بهی از بودجه شهرداری خرج شده ولی در هیچ‌کدام آن چاه‌ها آب پیدا نشده و سرچاه‌ها را بستند سپس ضرب‌المثل معروف نان بود ولی آب نبود متداول شده و از پیدایش آب در تهران بکلی ناامیدی حاصل شده بود. این یک نوع خدمت بود ولی برای حیثیت شخصی نه برای مردم شهر ۱۱

دوم اینکه زمان شهرداری دکتر نامدار این واقعتاً بوقوع پیوست و پس از مجاهده و کوشش فراوان از تمام آن چاه‌های کنده شده بدون نتیجه آب فراوان استحصال شد و در اغلب میادین شهر تهران چاه‌های عمیق با نتیجه حفر شد و آب بحد و وفور پیدا شد. این اولین خدمت شهردار بود به مردم شهر تهران و اساسی‌ترین آن.

* شهردار دیگری که شب و روز آرام نداشت و بزبانی شهر خدمت زیادی نمود مهم بود که متأسفانه در اثر فعالیت مشخص و پرکار بودن خود بمیز محاکمه کشیده شد ولی آبرو و احترامی از جوهر ذاتی خود در اذهان باقی نگذارد که وقتی این همه میادین زیبای شهر را می‌بینیم او را یاد می‌کنیم و خدمات او را می‌ستاییم.

اما آخرین شهردار که خوشبختانه مهندس است بنظر من خدمتی باین شهر کرد که تا عمر دائر و نام‌یاد گاری از خود در این شهر گذاشته است. و آن غرس درختان هشت ساله با وسائل مکانیکی می‌باشد که خوشبختانه همه آنها سبز شده و زیبایی جالب و خیره‌سائی به شهر تهران بخشیده است. خاطرات آن هست که شهرداری هر سال از بودجه فقیر و ناتوان خود چندین میلیون تومان خرج درختکاری مینمود و نهالهای یک ساله یا چند ماهه را روز می‌کاشتند و شبانه همانها را می‌کنند و روز بعد بخرج شهرداری در خیابان دیگری با هزینه

مجدد بحساب شهرداری منظور میکردند بالنتیجه هر سال چندین میلیون ریال از هزینه شهرداری خرج میشد ولی درختی در کار نبود و این شهر تهران لخت و عور و برهنه بعا برین وبه ساکنین خود دهن کجی مینمود و شاید لعنت میفرستاد. شهردار دیگری که از همه جوان تر و پرهیا هو تر بود وقتی رئیس آزاد زنان و آزاد مردان ایران شد باز هم متأسفانه معلوم نشد بچه خبط و اشتباه اجتماعی گرفتار شد یا از آزادی سوء استفاده نمود که گرفتار خود آزادی گردید و هنوز تاوان گناه‌های خود را میدهد و معلوم نیست تا کی در بند آزادی گرفتار خواهد بود. این مایه خوشوقتی و خوشحالیست که شهردار آخری باروش و سیستم خود این خرج تراشی و هزینه مجدد را از بین برد و درختان چندساله باریشه‌های قوی با وسائل مکانیکی درخیا بان‌های تهران غرس نمود که کندن مجدد آن مشکل و بهترین نوع و سیستم درختکاری در تهران میباشد. اینهم يك نوع خدمت و لیاقت واقعی است که ما به نیکنامی از آن یاد میکنیم اما در این گیر و دار شهردار تهران گرفتاری یکی از معضلتترین و مشکلترین وظیفه اجتماعی است که اگر از آن موفق و کامیاب بیرون شود خدمت عالیتری باید بحساب آن منظور نمود و او را تجلیل کرد و آن تشکیل انجمن شهردار تهران میباشد که فعلا صف‌های انتخاباتی و بازیهای سیاسی آن در شرف تکوین و تشکیل است ما بهمین مناسبت منتخبی از يك کتاب فلسفی را در اینجا درج مینمائیم که وصف الحال و شرح حال فعلی شهردار تهران میباشد و او را بخدا می‌سپاریم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شهردار از خواب برهیمیزد

اشعه خورشید بر صورت و دماغ شهردار تابید و او را از خواب

بیدار کرد. او بتدریج ب خود آمد. رنگ خانه سفید کم کم عوض می‌شد و بر آمدن روز آن را روشن تر میکرد. خواست دوباره بخوابد ولی نتوانست و چون کاری نداشت که انجام دهد ببحرانندیشه فرو رفت.

با خود گفت: «خدا یا من شهردار هستم! چطور شد که شهردار شدم؟ چه خوشبختی و چه پیش آمدی! اگر تومی بر کار نمی‌شناختم... بسیار لطف کرد که مرا نامزد این کار کرد.»

ولی چراده سال‌پیش نمیتوانستم که روزی باید شهر بزرگی را اداره کنم؟ لازم بود خود را برای اینکار آماده می‌کردم. چه کاری است! بدتر از وضع راه‌آهن و یا تربیت یک خانواده است. من هم که هیچگونه آمادگی و تمرینی ندارم؛ در سر تا سر عمرم مشکل که کتابی را تا آخر خوانده باشم و اکنون رئیس میلیون‌ها مردوزن هستم؛ هر کاری انجام دهم مایه خرابی عده‌ای و آبادی عده دیگر خواهد بود و ممکن است در سر نوشت کودکانی که هنوز اجدادشان از مادر نزاده‌اند مؤثر باشد. مسائل و مشکلاتشان که مراد یوانه کرده است. در همه چیز از حمل و نقل گرفته تا اداری و بهداشت و آموزش و پرورش و میدانهای شهر و تقسیم بندی آن و ساختمان‌ها و رقت و روپ خیا بانها سوا استفاده است. آه! این کار برای من خیلی زیاد است؛ این کار صدها نفر است و من بتهنایی از عهده آن نمی‌توانم برآیم.»

آفتاب بالا آمد و نور خود را بیشتر بر صورت او تابید. شهردار خمیازه‌ای کشید و روی تخت خوابش نشست و پاهای خود را مالید؛ ناگهان صورتش برقی زد.

«میدانم چکار کنم. این کار من سیاست‌بازان را سراسیمه خواهد ساخت. این کار را هرگز کسی پیش از من نکرده بود. من بزرگترین دانشمندان را از دانشگاهها و بزرگترین صرافان را از بانکها و بزرگترین مریبان را از مدارس و زنان پیشرو را از باشگاهها و مخترعین بزرگ را از آزمایشگاهها و بزرگترین کارپردازان را از میدانهای گلف و رؤسای اتحادیه‌های کاری را از گردشگاهها خواهم خواند. آنها را ساختمانهای شهرداری دعوت خواهم کرد و خواهم خواست تا مرا یاری کنند.»

خدایا! از دست سیاست‌بازان به تنگ آمده ام. آنها نمی‌خواهند کاری بکنند و فقط میخواهند بگیرند. مقصودشان کار کردن نیست بلکه حقوق گرفتن است. و برای هر شغلی ده نفر شان منتظر ایستاده‌اند. و هیچیک از آنها از کاری که میخواهند اطلاع درستی ندارند. از دست‌شان خسته شده‌ام.

شهردار جامه خواب را از تنش در آورد و چست و چالاک در برابر آفتاب ایستاد و خطاب به اشباح چنین گفت:

«بالاخره در این شهر مردان بزرگی هستند. در همین بالای تپه دانشمندان می‌باشند که شهرت جهانی دارند و مدیران بسیاری از تجارتخانه‌های بزرگ جهان اینجا هستند. در همین شهر شخصی است که سیاستمدار است نه سیاست‌باز. چرا نباید

از این مغزها استفاده کنیم؟ البته من نمی‌توانم کاری بکنم که آنها بدنبال کار و مقام بیفتند و مخصوصاً بهترینشان. حتی نمی‌توانم در اداره خود کاری بایشان بدهم زیرا حقوق و پاداش اینجا خیلی کم است. ولی اگر به آنها بگویم، آقایان، من به یاری شما احتیاج دارم، نمی‌خواهید بیایید تا انجمن بزرگی برای یاری به من تشکیل بدهید؟- خیال می‌کنم که آنها بتوانند کمی از وقت خود را بخاطر شهر صرف کنند. من میتوانم آنها را عضو مجلس اصلاح امور شهر بکنم...»

شهردار زانوبر زمین زد و دعا کرد:

«خدایا مرا یاری بده!»

(نقل: از کتاب لذات فلسفه
ترجمه عباس زریاب خوئی)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی